

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

کفتاری در فرهنگ و ارتباطات اسلامی

(جلد سوم)

تدوین و تألیف:

دکتر ناصر باهنر

عضو هیئت علمی دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات

با مشارکت جمعی از محققان



دانشگاه امام صادق (ع)

انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)

فروشگاه مرکزی: تهران: خیابان انقلاب، بین
خیابان فخر رازی و خیابان دانشگاه، مجتمع پارسا،
همکف، واحد ۳۰۲
تلفن: ۶۶۹۷۳۲۱۲

فروشگاه کتاب صادق: بزرگراه شهید چمران،
پل مدیریت، ضلع شمالی دانشگاه
تلفکس: ۸۲۷۰۱۲۲
صندوق پستی: ۱۴۶۵۵-۱۵۹

E-mail: pub@isu.ac.ir

فروشگاه اینترنتی:

www.ketabesadiq.ir

گفتارهایی در فرهنگ و ارتباطات اسلامی (جلد ۳) ■ به کوشش: دکتر ناصر باهنر با مشارکت جمعی از محققان
ناشر: دانشگاه امام صادق (ع) ■ چاپ اول: ۱۳۹۹ ■ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: سپیلان ■ شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۳۵-۳

قیمت: ۴۸۰/۰۰۰

همه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

سرشناسه: باهنر، ناصر، ۱۳۴۵-
عنوان و نام پدیدآور: گفتارهایی در فرهنگ و ارتباطات اسلامی / به کوشش:
ناصر باهنر؛ با مشارکت جمعی از محققان.
مشخصات نشر: تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری: ۳ ج.
شابک ج ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۵۱۳-۰
شابک ج ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۵۱۴-۷
شابک ج ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۲۱۴-۸۳۵-۳
موضوع: ارتباط و فرهنگ - مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع: فرهنگ اسلامی - مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع: ارتباط - مقاله‌ها و خطابه‌ها
شناسه افزوده: دانشگاه امام صادق (ع)
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ک ۷ ب ۲۹۴/۶
رده‌بندی دیویی: ۳۰۲/۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۳۳۳۱۱۸

فهرست مطالب

- سخن ناشر..... ۷
- مقدمه مؤلف..... ۹
- گفتار اول: تولید برنامه‌های اسلامی رادیو و تلویزیون بر پایه رشد درک دینی
کودکان..... ۱۱
- دکتر ناصر باهنر
- گفتار دوم: رسانه‌ها و تربیت دینی: معرفی رویکرد بصیرت‌گرا..... ۵۵
- دکتر علیرضا رحیمی
- گفتار سوم: سیاست‌گذاری فرهنگی = ارتباطی رسانه‌های دین در جامعه اسلامی
(معرفی رویکرد سیستم ارتباطی متعامل، پویا و هم‌گرای سنتی = مدرن دینی)..... ۸۵
- دکتر ناصر باهنر
- گفتار چهارم: روش‌شناسی در علوم اسلامی..... ۱۰۹
- دکتر احمد پاکتچی
- گفتار پنجم: سیاست‌های روشی در تدوین نظریه اسلامی..... ۱۳۱
- دکتر اصغر افتخاری
- گفتار ششم: فرهنگ، اعتباریات و فطرت از دیدگاه علامه طباطبایی..... ۱۴۵
- دکتر محمد مهدی اعتصامی

۶- گفتارهایی در فرهنگ و ارتباطات اسلامی (جلد سوم)

- گفتار هفتم: رسانه‌های جمعی و مسئولیت اجتماعی: بررسی تطبیقی رویکرد اسلامی و غربی ۱۶۳
دکتر ناصر باهنر و دکتر محمدرضا روحانی
- گفتار هشتم: چیستی هنر اسلامی ۱۹۵
دکتر محمد علی آبادی
- گفتار نهم: جستاری پیرامون مدیریت اسلامی ۲۱۱
دکتر غلامرضا گودرزی
- گفتار دهم: مناسبات سعادت و عدالت در اندیشه‌های سیاسی متفکران مسلمان ۲۲۱
دکتر سید محمدرضا احمدی طباطبایی
- گفتار یازدهم: سیاست‌گذاری فرهنگی مطلوب مسجد در نظام اسلامی ۲۴۵
دکتر ناصر باهنر و دکتر میثم فرخی
- گفتار دوازدهم: ادیان در جامعه اسلامی متکثر فرهنگی ۲۹۷
دکتر ناصر باهنر
- نمایه ۳۳۱

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

فَضَّلَنَا عَلَيَّ كَثِيرًا مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

(قرآن کریم. سوره مبارکه النمل. آیه شریفه ۱۵)

سخن ناشر

رسالت و مأموریت دانشگاه امام صادق (علیه السلام) «تولید علوم انسانی اسلامی» و «تربیت نیروی درجه یک برای نظام» (که در راهبردهای ابلاغی مقام معظم رهبری مدظله تعیین شده) است. اثربخیزی علوم انسانی از مبانی معرفتی و نقش معارف اسلامی در تحول علوم انسانی، دانشگاه را بر آن داشت که به طراحی نو و بازمهندسی نظام آموزشی و پژوهشی جهت پاسخگویی به نیازهای نوظهور انقلاب، نظام اسلامی، و تربیت اسلامی به عنوان یک اصل محوری برای تحقق مأموریت خویش بپردازد و بر این باور است که علم توأم با تزکیه نفس می‌تواند هویت جامعه را متأثر در مسیر تعالی و رشد قرار دهد. از این حیث «تربیت» را می‌توان مقوله‌ای محوری یاد نمود که وظایف و کار ویژه‌های دانشگاه، در چارچوب آن معنا می‌یابد؛ زیرا که «علم» بدون «تزکیه» بیش از آنکه ابزاری در مسیر تعالی و اصلاح امور جامعه باشد، عاملی مشکل‌ساز خواهد بود که سازمان و هویت جامعه را متأثر و دگرگون می‌سازد. از سوی دیگر «سیاست‌ها» تابع اصول و مبادی علمی هستند و نمی‌توان منکر این تجربه تاریخی شد که استواری و کارآمدی سیاست‌ها در گرو انجام پژوهش‌های علمی و بهره‌مندی از نتایج آنهاست. از این منظر

پیشگامان عرصه علم و پژوهش، راهبران اصلی جریان‌های فکری و اجرایی به حساب می‌آیند و نمی‌توان آینده درخشانی را بدون توانایی‌های علمی - پژوهشی رقم زد و سخن از «مرجعیت علمی» در واقع پاسخ‌گویی به این نیاز بنیادین است.

دانشگاه امام صادق (علیه السلام) در واقع یک الگوی عملی برای تحقق ایده دانشگاه اسلامی در شرایط جهان معاصر است. الگویی که هم‌اکنون ثمرات نیکوی آن در فضای ملی و بین‌المللی قابل مشاهده است. طبعاً آنچه حاصل آمده محصول نیت خالصانه و جهاد علمی مستمر مجموعه بنیان‌گذاران و دانش‌آموختگان این نهاد است که امید می‌رود با اتکا به تأییدات الهی و تلاش همه‌جانبه اساتید، دانشجویان و مدیران دانشگاه، بتواند به مرجعی تمام‌عیار در گستره جهانی تبدیل گردد.

معاونت پژوهشی دانشگاه امام صادق (علیه السلام) با توجه به شرایط، امکانات و نیازمندی جامعه در مقطع کنونی با طرحی جامع نسبت به معرفی دستاوردهای پژوهشی دانشگاه، ارزیابی سازمانی - کارکردی آن‌ها و بالاخره تحلیل شرایط آتی اقدام نموده که نتایج این پژوهش‌ها در قالب کتاب، گزارش، نشریات علمی و... تقدیم علاقه‌مندان می‌گردد. هدف از این اقدام - ضمن قدردانی از تلاش خالصانه تمام کسانی که با آرمان و اندیشه‌ای بزرگ و ادعایی اندک در این راه گام نهادند - درک کاستی‌ها و اصلاح آن‌ها است تا از این طریق زمینه پرورش نسل جوان و علاقه‌مند به طی این طریق نیز فراهم گردد؛ هدفی بزرگ که در نهایت مرجعیت **مکتب علمی امام صادق (علیه السلام)** را در گستره بین‌المللی به همراه خواهد داشت (ان‌شاءالله).

ولله الحمد

معاونت پژوهشی دانشگاه

مقدمه مؤلف

رشته معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات در سال ۱۳۸۲ با اهداف میان‌رشته‌ای و اسلامی برای نخستین بار در کشور، توسط دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) راه‌اندازی شد و مورد استقبال علاقه‌مندان قرار گرفت. رسالت خطیر تحقیق، مطالعه و آموزش دیدگاه‌های اسلام در حوزه میان‌رشته‌ای فرهنگ و ارتباطات و تربیت کارشناسان متعهد در این زمینه، همواره در اولویت برنامه‌های این رشته قرار داشته است.

مجموعه فراهم آمده محصول حدود ده سال تجربه اینجانب در ارائه دو درس «فرهنگ و ارتباطات در اسلام (۱) و (۲)» در دوره‌های کارشناسی ارشد پیوسته معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات و درس «مطالعات اسلامی در فرهنگ و ارتباطات» در دوره دکتری دانشگاه امام صادق (علیه‌السلام) می‌باشد که از سال ۱۳۸۷ آغاز گردید و تاکنون نیز ادامه دارد. بخشی از این مطالب در دو جلد قبلی این کتاب تألیف و تدوین و ارائه شده است و این اثر جلد سوم این مجموعه به حساب می‌آید.

بر پایه طرح درس مصوب، علاوه بر خود مؤلف، تعدادی از اساتیدی که در حوزه علمی فرهنگ و ارتباطات، مطالعات اسلامی انجام داده‌اند دعوت شده و در قالب‌های خاصی نتیجه مطالعه خود را طی یک یا دو جلسه بیان نمودند. این جلسات بعد از پیاده‌سازی و ویراستاری، تبویب و تنظیم شد و در یک سیر منطقی از مباحث نظری، تاریخی و کاربردی تدوین گردید. با

۱۰ - گفتارهایی در فرهنگ و ارتباطات اسلامی (جلد سوم)

توجه به اینکه مباحث به صورت سخنرانی علمی ارائه شده بود، برای حفظ محتوای مورد نظر محققان محترم، ویراستاری در حد ضرورت انجام شد. از این رو، صورت گفتاری مطالب تا حدودی حفظ شده است که خواننده محترم باید به این مهم توجه لازم را داشته باشد. شایان ذکر است تعدادی از گفتارهای کتاب به صورت مقاله از سوی محققان تدوین و ارائه شده است.

ناصر باهنر

دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

تیرماه ۱۳۹۸

گفتار اول:

تولید برنامه‌های اسلامی رادیو و تلویزیون

بر پایه رشد درک دینی کودکان

دکتر ناصر باهنر^۱

چکیده

محقق در این گفتار، بر اساس تحقیقات میدانی و نظری صورت پذیرفته به مراحل رشد و تکامل درک دینی کودکان و نوجوانان می‌پردازد و به برخی از برداشت‌های کودکان از مفاهیم دینی اشاره می‌نماید. رشد تفکر دینی را بر اساس نظریه گلدمن می‌توان به دوره‌های سه‌گانه تفکر مذهبی شهودی (تا ۷-۸ سالگی)، تفکر مذهبی عینی (از ۷-۸ سالگی تا ۱۳-۱۴ سالگی) و تفکر مذهبی انتزاعی (۱۳-۱۴ سالگی به بعد) تقسیم کرد. در نظریه اسلامی رشد و تربیت نیز، روایات بیست ساله نخست عمر را به سه مرحله تقسیم نموده و مقتضیات هر کدام را بیان داشته‌اند. با بررسی آیات و روایات اسلامی در حوزه تعلیم و تربیت می‌توان راهبردهایی را در آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان استنتاج کرد: نخست اینکه تربیت باید بر مبنای فطرت الهی استوار شده و دوم اینکه تربیت باید تأکید بر محبت پیامبر اسلام (ﷺ) و اهل بیت (علیهم‌السلام) ایشان داشته باشد. همچنین در ادامه وظایف اساسی در برنامه‌سازی دینی کودکان بیان شده است.

۱. دانشیار دانشکده معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق (ع)

مقدمه

امروزه کودکان ما در سپهر بیکران اطلاعات و ارتباطات و در معرض پیام‌های بی‌شمار دینی قرار دارند که هوشیاری نسبت به این مخاطبان کم‌سن‌وسال را وظیفه‌ای انکارناپذیر می‌سازد. یکی از مباحثی که دست‌اندرکاران حوزه برنامه‌سازی دینی باید به طور گسترده با آن آشنایی پیدا کنند، نحوه استنباط کودکان در سنین مختلف از موضوعات و مفاهیم دینی است. به یقین، شالوده تفکر دینی آنان را می‌توان در همین مفاهیم و برداشت‌های گوناگون جستجو کرد. اگر ما در صدد هستیم تا پیام‌رسانی مذهبی متناسب با ویژگی‌های کودکان را برنامه‌ریزی نماییم؛ ناچار از آنیم که در دنیای کودکانه آنان گام گذارده، از دید آن‌ها به منظر معارف دینی بنگریم. ما باید عمده عدم موفقیت خود را در نقص موجود در برنامه‌های خویش جستجو کنیم نه در کودکان. عدم آگاهی از چنین برداشت‌های کودکانه، برنامه‌های ما را دچار نواقص و کمبودهای گوناگونی خواهد نمود؛ از جمله اینکه سبب خواهد شد معارف دینی در سطوحی ارائه شود که با فهم کودکان متناسب نباشد و گاه این مایه خستگی و دلزدگی آنان از معارف دینی و حتی اصل اسلام می‌گردد. علاوه بر اینکه تفکر خام و محدود، آنان را نه تنها از تصورات و برداشت‌های غیرواقعی نجات نمی‌بخشد، بلکه این تصورات دور از واقعیت را تقویت خواهد کرد، چرا که کودک ناچار است برای درک مفاهیمی فراتر از استعداد خویش به همان تفکرات کودکانه و خام روی آورده و از این طریق خود را قانع سازد. از این رو ضروری است تا دست‌اندرکاران رادیو و تلویزیون‌های دینی با پژوهش‌های انجام شده در خصوص برداشت کودکان و نوجوانان از مفاهیم دینی آشنایی پیدا نموده و یافته‌های آن‌ها را مدنظر داشته باشند.

آنچه سبب شد تا این سطور نگاشته شود، مخاطبان شناخته نشده یا ناشناس برنامه‌های رسانه‌ای است. نگارنده بر اساس تجربه‌ها و آموخته‌های گذشته در حوزه ارتباطات دینی با کودکان بر این عقیده است که مخاطبان

بسیاری از این برنامه‌ها کودکان خیالی‌اند و نه واقعی. کودکانی که گرفتار تعاریف بزرگسالانه ما شده و هویت دینی آن‌ها به ساده‌انگاری‌های برنامه‌سازی معامله گردیده است. آنگاه که عینک بزرگسالی را از دیدگان برداریم و عینک کودکانه بر چشم نهیم، نقاط تاریک گذشته تبدیل به تصویری شفاف از دنیای درک و فهم کودکان خواهد شد و این مهم هم رمز موفقیت و هم سر شکست در ارتباطات مذهبی با کودکان است.

از این رو مسئله این است که این سوءفهم‌ها چه دامنه‌ای دارند و آیا ادامه پیدا می‌کنند یا در مرحله خاصی برطرف می‌شوند؟ و در مقابل، وظیفه رسانه‌ها و پیام‌آفرینان برنامه‌های دینی کودکان در این خصوص چیست؟ آیا نویسندگان و مجریان برنامه‌ها در موضوعات دینی اجازه دارند به راحتی از ادبیاتی بهره گیرند که راهی به درون دنیای دینی کودکان نمی‌یابد؟

در این گفتار بر اساس تحقیقات میدانی و نظری صورت پذیرفته به مراحل رشد و تکامل درک دینی کودکان و نوجوانان می‌پردازیم و به برخی از برداشت‌های کودکان از مفاهیم دینی اشاره نموده و در پایان وظایف اساسی در تولید محتوای دینی برای این مخاطبان کم‌سن و سال را مرور خواهیم نمود.

رسانه محوری یا مخاطب‌گرایی در ارتباطات دینی

یکی از پرسش‌های بنیادین در علم ارتباطات که ذهن محققان و کارشناسان این حوزه را همواره به خود مشغول داشته است، این است که حدود تأثیرگذاری رسانه‌ها و قدرتمندی آن‌ها در شکل‌دهی به باورها از یک سو و توانمندی مخاطبان در گزینش و مفهوم‌سازی متفاوت از پیام چگونه است؟ در پاسخ به آن، دو دیدگاه نظری رسانه محور و مخاطب محور پدیدار گشت که همان تقابل کنش و ساخت در علم جامعه‌شناسی را به ذهن متبادر می‌سازد. نحله نخست، دیدگاه‌های رسانه محور بود که با تأکید بر اهمیت نقش محوری رسانه‌ها، مخاطب را عنصری منفعل و پذیرنده می‌دانست که

معناسازی، نگرش‌ها، و رفتارهای او شدیداً متأثر از پیام‌های رسانه‌ای است. برخی از طرفداران این دیدگاه همانند نظریه پردازان گلوله‌ای یا تزریقی به تأثیرات قوی و کوتاه‌مدت پیام‌های رسانه‌ای معتقد بودند و برخی تأثیرات قدرتمند رسانه‌ها را در بلندمدت میسر می‌دانستند که نظریه‌های جامعه‌پذیری، کاشت، اشاعه و برجسته‌سازی در ارتباطات از این دسته به‌شمار می‌آیند. این نحله، که امروزه و احتمالاً ندانسته، بسیاری از سیاست‌گذاران و برنامه‌سازان صدا و سیما را شامل می‌شود، پیام را چیزی می‌داند که فرستنده قصد آن را نموده است و فرایند ارتباط آن را به مخاطب انتقال داده و در کوتاه‌مدت یا بلندمدت معانی مورد نظر را در ذهن او متجلی می‌سازد.

نحله دوم را دیدگاه‌های مخاطب‌محور می‌نامند. در این سنت مطالعاتی که سنت فرهنگی نیز قلمداد شده است، نقش مخاطب را به‌عنوان جماعت‌های تفسیرگر نقش محوری دانسته و با یک چهره انتقادی مدعی توانمندی مخاطبان برای مقاومت در برابر سلطه‌جویی‌ها و تأثیرات رسانه‌هاست. این دیدگاه به دنبال آن است که چگونه پیام‌ها و محتوای آن در کنش متقابل با مردم تولید معنا می‌کند تا نشان دهد که گروه‌های مختلف جمعیتی و فرهنگی به‌گونه‌های متفاوت، پیام‌های ارسالی را بازخوانی و درک می‌کنند و می‌توان انتظار داشت که پیام‌ها چندمعنایی و پذیرای تفسیرها و برداشت‌های متفاوت باشد. چندمعنایی اصطلاحی است که یک نماد خاص را همواره حامل معنایی چندگانه می‌داند. این دیدگاه مخاطبان را محور رمزگشایی پیام‌ها تلقی می‌کند و به قول جان فیسک آن‌ها می‌توانند از منابع زیبایی شناختی که تلویزیون تدارک دیده است، معناهای خاص خود را بسازند. در این تحلیل نظری که به تئوری دریافت (Reception) معروف است و استوارت هال پایه‌گذار آن بوده، این پیش‌فرض وجود دارد که پیام‌های رسانه‌ای دارای معانی ثابت یا ذاتی نیستند، بلکه به‌هنگام دریافت محتوا از سوی مخاطب است که آن‌ها معنا پیدا می‌کنند. به این ترتیب، مخاطب مولد معناست و آن‌ها را بر پایه مختصات ذهنی و شرایط فرهنگی خود دریافت و

تفسیر می‌کند.

این دیدگاه که امروزه به عنوان نظریه مطرح و مورد قبول در بررسی‌های ارتباطی و رسانه‌ای از این یاد می‌شود، حکم می‌کند که برنامه‌سازان به ویژه در مواجهه با مخاطبان کودک، مراقب برداشت‌ها و گاه کج‌فهمی‌های آن‌ها بوده و از ساده‌انگاری در خصوص فهم مشابه با بزرگسالان و پیام‌سازان دوری نمایند. از این رو، ضروری است که سیاست‌گذاران، برنامه‌سازان و مجریان و عوامل برنامه‌ای خود را به جای کودکان گذارده و از منظر آن‌ها به دنیای دین نگاه کنند. به این منظور، تلاش خواهد شد تا در ادامه به نکاتی اشاره کنیم که حداقل سؤال‌هایی را برای مطالعه و دقت نظر افزون‌تر در ذهن علاقه‌مندان این حوزه برانگیزد.

روانشناسی دینی مخاطبان

سنت مطالعات فرهنگی در مرز میان علوم اجتماعی و علوم انسانی قرار دارد، می‌دانیم که در حوزه روان‌شناسی، مکاتب مختلفی برای مطالعه و بررسی وجود دارد که از جمله آن‌ها می‌توان به دو مکتب رفتارگرا و شناخت‌گرا اشاره داشت. رفتارگرایی بر تغییرات قابل مشاهده در رفتار تأکید داشته و یادگیری را در یک فرایند ارتباطی بین محرک و پاسخ تحلیل می‌کند. حال اینکه شناخت‌گرایی بر مطالعه فرایندهای درونی انسان و درک و تفکر او متمرکز است و تفسیرگر و برداشت‌ها و دریافت‌های درونی او می‌باشد. مکتب شناخت‌گرا در روان‌شناسی با سنت مطالعات فرهنگی و در نتیجه نظریه دریافت (reception theory) پیوندهای مفهومی و روش‌شناختی عمیقی دارد. (Hall, 1980) در این دیدگاه این پیش‌فرض وجود دارد که پیام‌های تولیدی دارای معانی ثابت یا ذاتی نیستند، بلکه به هنگام دریافت محتوا از سوی مخاطب است که آن‌ها معنا پیدا می‌کنند. به این ترتیب، مخاطب مولد معناست و آن‌ها را بر پایه مختصات ذهنی و شرایط فرهنگی خود دریافت و تفسیر می‌کند (مک‌کوئیل، ۱۳۸۰: ۱۵۰).

از نظر محقق دیدگاه شناخت‌گرا زمینه‌ای را فراهم می‌آورد که پیام‌آفرینان با نحوه استنباط کودکان و نوجوانان در سنین مختلف از موضوعات و مفاهیم دینی آشنایی پیدا کنند و با پذیرش نوعی مخاطب محوری در ارتباطات، به راه‌حل‌های نوین و بسیار مؤثری در ارتباطات دینی دست یابند. خوشبختانه در سال‌های اخیر، موفقیت‌های قابل‌توجهی در اثر این توجهات به دست آمده است. اما متأسفانه موارد متعددی نیز پیش می‌آید که وظایف اساسی در برنامه‌های دینی کودکان حکایت از واگرایی میان رسانه‌های سنتی، مکتوب و الکترونیک در حوزه ارتباطات دینی دارد (باهر، ۱۳۸۷: ۲۲۸-۲۳۴).

مراحل رشد تفکر دینی در کودکان و نوجوانان

یکی از مباحثی که برای شناخت عمیق مخاطبان برنامه‌های دینی و دوری از تعامل ناآگاهانه با آنان به ویژه در سنین پایین‌تر ضرورت دارد، رشد تفکر دینی است. در این زمینه کارهای متعددی صورت پذیرفته است که از جمله آثار کلاسیک می‌توان به تحقیق سال ۱۹۲۹ ژان پیازه تحت عنوان «چگونگی تفکر کودکان درباره طبیعت» و تحقیق سال ۱۹۳۰ در مسئله «جاندارپنداری» (شعاری‌نژاد، ۱۳۶۷) و نظریه هارمز (Harms, 1944) اشاره داشت. یکی دیگر از کسانی که به موضوع رشد و تکامل تفکر دینی توجه نمود رونالد گلدمن بود که نتایج تحقیقات وسیع میدانی خود را در دو کتاب ارائه کرد و در حوزه روان‌شناسی دینی تأثیرات مهمی در عالم تعلیم و تربیت بر جای نهاد (Goldman, 1964-1965). ما در این نوشتار به بیان مراحل رشد درک دینی مبتنی بر مطالعات گلدمن می‌پردازیم. شایان ذکر است که بر اساس شیوه‌های تحقیقی او، پژوهشی گسترده در ایران صورت پذیرفت و نتایج مشابهی به دست داد (خادمی، ۱۳۷۰) که ما را در توجه بیشتر به نظریه او راغب ساخته است.

به‌طورکلی، در نظریه گلدمن وجود سه مرحله تفکر شهودی، عملیات

تولید برنامه‌های اسلامی رادیو و تلویزیون بر پایه رشد درک دینی کودکان ۱۷

عینی و عملیات صوری نظریه پیازه در درک مفاهیم دینی نیز تأیید شد، ولی با این تفاوت که مرحله عملیات عینی در زمینه‌های مذهبی مدت زمان بیشتری به طول می‌انجامد و تا حدود سن عقل (سیزده یا چهارده سالگی) ادامه می‌یابد. این مهم نشان می‌دهد که نباید مباحث و تعالیم دینی را با سایر مباحث علمی مقایسه کرد. اما، چنانچه تجربه‌های مذهبی کودکان در خانه، مدرسه و محیط‌های مذهبی افزون شوند و شیوه‌های تعلیم و تربیتی مناسبی به کار رود، می‌توان از این تأخیر کاست، و الا ما با بزرگسالانی مواجه می‌شویم که هنوز در تفکر دینی خود درگیر محدودیت‌های کودکی خودند و درکی ناقص از مفاهیم دینی دارند.

در اینجا برای آشنایی اجمالی با این مراحل به اختصار به هر یک اشاره می‌شود (Goldman 1964):

۱. دوره تفکر پیش مذهبی (Pre-religious thogut stage): هفت تا هشت سالگی.

در این دوره، دو ویژگی عمده خودمحور بودن و تک‌کانونی بودن در تفکر خردسالان مشاهده می‌شود. این دو ویژگی که پیش از این توضیح داده شد، در فهم داستان‌ها و معارف دینی نیز تسری می‌یابد و درک آن‌ها را با نواقص و محدودیت‌های فراوانی مواجه می‌کند. به عنوان مثال، وقتی داستان برانگیخته شدن حضرت موسی (علیه السلام) برای کودکی در این سن بیان گردید و از او سؤال شد چرا زمینی که موسی در آن ایستاد مقدس بود، او پاسخ داد زیرا روی زمین علف سبز شده بود. این نمونه که مبتنی بر ویژگی تک‌کانونی بودن درک مذهبی خردسالان است، نشان می‌دهد که آنچه ممکن است در یک رویداد برای بزرگسالان محور اصلی باشد - مانند مقدس بودن آن سرزمین به سبب سابقه پرشکوه آن - در نظر او جزئی مبهم و غیرمهم به شمار می‌آید و جزء دیگری - مانند سرسبز بودن زمین‌هایش - که برای بزرگسالان بی‌اهمیت است، نزد کودک با اهمیت‌ترین جزء تلقی می‌شود. لذا، مربی کودک باید مراقب این بدفهمی‌ها باشد و بداند که برداشت کودک از

داستان‌هایی که می‌شنود چگونه است.

کودکان در این سنین بسیاری از واژه‌های مذهبی را به‌کار می‌برند، اما معانی آن‌ها را در نمی‌یابند. کسی که بر این نکته واقف نباشد، از سهولت به‌کارگیری زبان مذهبی توسط آنان به خطا تصور می‌کند که کودکان از قدرت فهم مذهبی بالایی برخوردارند.

تفکر مذهبی در این مرحله ماهیتی سحری و افسانه‌ای دارد. لذا، برخورد کودک با داستان‌ها و معارف دینی همگون با تصویری است که از افسانه‌ها و داستان‌های خیالی دارد. نمونه زیر که حاصل گفتگوی یک پژوهشگر با کودک پنج‌ساله درباره مفهوم خداست، می‌تواند این ویژگی را به خوبی روشن کند. کودک می‌پندارد خدا در هواست و از آنجا در بعضی وقت‌ها با دست‌هایش باران و آب را به زمین می‌ریزد. خداوند با نورش که مانند خورشید است ما را می‌بیند و در شب‌ها با نور شبی ما را می‌نگرد.

۲. دوره تفکر مذهبی ناقص اول (Sub-religious thought stage): هفت تا نه‌سالگی.

پیش از اینکه کودکان از محدودیت‌های تفکر شهودی رهایی یابند، یک دوره واسطه‌پدیدار می‌شود. در این دوره، کودکان تلاش می‌کنند از محدودیت‌های تفکر شهودی خارج شوند و به مراتبی از تفکر عملیاتی عینی برسند، اما هنوز ناموفقند و دچار اشتباه‌هایی آشکار می‌شوند. آنان بهتر می‌توانند با پیوند واقعیت‌ها به یکدیگر، تجربیاتشان را دسته‌بندی کنند و تعمیم دهند که به مراتب کمتر تک‌کانونی است. در این دوره، خودمحوری کودک بسیار کاهش می‌یابد. همچنین، تفکر عینی کودک این مزیت را دارد که درکش از مفاهیم مذهبی کمتر رنگ خیال دارد.

نشانه دیگر این تفکر این است که مفاهیم مذهبی را که غالباً انتزاعی و کنایی هستند، به همان معنای تحت‌اللفظی و تجسم‌یافته معنا می‌کند. به عنوان مثال، اگر ترجمه عبارت «یدالله فوق ایدیهم» یا «اهدنا الصراط المستقیم» برای او بیان شود، تصورش از دست خدا و نیز راه مستقیم، همان

معنای تحت‌اللفظی و عینی است.

وقتی از کودکی درباره چگونگی شکافته شدن آب در داستان حضرت موسی (علیه السلام) و عبور بنی‌اسرائیل از آن سؤال شد، او پاسخ داد: خدا این کار را انجام داد. او در وسط آب بود و به وسیله بازوها و پاهای خود آب‌ها را فشار داد و آن‌ها را از هم باز کرد. پرسیده شد: آیا بنی‌اسرائیل موقع عبور کردن از آب‌ها خدا را دیدند؟ او پاسخ داد: نه، خدا زیر آب‌ها و سنگ‌ها بود. اما، آنگاه که پرسیده شد: اگر او زیر آب‌ها بود پس چگونه آب را شکافته نگاهداشت؟ وی گفت: نمی‌دانم. این نمونه نشان می‌دهد که کودک در تفکر دینی خود محدود به تفکر عینی است. بناچار، باید برای توجیه شکافته شدن آب دست و پایی را تصور کند که به وسیله آن‌ها، آب‌ها کنار روند و عبور از میان آن‌ها میسر شود. این مسئله، در نتیجه درگیری و محدودیت او با ملموسات و عینیاتی است که هم‌روزه با آن‌ها سر و کار دارد. همچنین، این نمونه نمایانگر این است که او در پی یک تفکر نظام‌دار و منطقی - اگرچه به صورت محدود - تلاش می‌کند، درحالی‌که در دوره گذشته هیچ نوع ارتباط منطقی میان حوادث وجود نداشت و کودک به صورتی سحرآمیز و جادویی آن‌ها را با یکدیگر ارتباط می‌داد. با این حال، این تفکر خام و پراز اشتباه است و کودک قضاوت‌هایی نامطمئن دارد که با یک اشکال ساده پرسشگر درهم می‌شکند و نمی‌تواند راه چاره را بیابد.

۳. دوره تفکر مذهبی ناقص دوم (Sub-religious thogut stage II):^۳ نه تا

یازده سالگی.

این دوره را می‌توان دوره تفکر مذهبی عینی نامید که با تفکر عملیاتی عینی مشخص می‌شود. از این رو، کوشش‌های کودکان برای درک و تفسیر مفاهیم مذهبی به واسطه طبیعت عینی تفکرشان دچار مشکل می‌شود و برخلاف دوره پیش، منطق استقرایی و قیاسی موفقی به کار می‌رود ولی به مسائل عینی، تجارب مشهود و اطلاعات محسوس محدود می‌شود. رشد تفکر عملیاتی، شتاب حرکت صعودی کودکان را از خیال‌پردازی به سطوح

بالا تر تفکر بیشتر می‌کند و تفکر نظامدار در ارتباط دادن دو یا چند موضوع امکان‌پذیر می‌شود. پاسخ به نحوه شکافته شدن آب در داستان حضرت موسی (علیه السلام)، نشان می‌دهد که کودک در این سنین از طریق توجیه‌های فیزیکی به دنبال دستیابی به واقعیت‌هاست و نسبت به دوره پیش در منظم کردن تفکرش موفق‌تر است. او معتقد است خدا با بازوهایش آب‌ها را کنار زد و به دلیل اینکه دست‌های خدا نامرئی هستند، آن‌ها را نمی‌توان دید. وقتی که بنی‌اسرائیل گذشتند، او دست‌هایش را کنار کشید و آب‌ها روی هم ریختند. با مقایسه نمونه فوق با نمونه مشابه آن در دوره قبل می‌توان بیشتر به این موفقیت در منظم کردن تفکر پی برد. هرچند هر دو در استفاده از توجیه‌های مادی و عینی مشترکند، اما او با نامرئی ساختن دست‌ها در حقیقت مشکلی را که کودک در دوره قبل از عهده پاسخگویی به آن برنیاوده بود، برطرف کرد.

۴. دوره اول تفکر مذهبی شخصی (Personal religious thought stage I):

یازده تا سیزده سالگی.

ویژگی این دوره که واسطه تفکر عملیاتی عینی و تفکر صوری است، حرکت از تفکر عینی به سوی تفکر انتزاعی بیشتر است. در این مرحله با رشد فعالیت‌های عقلی، استقرا و قیاس منطقی پیشرفته‌تری به‌کار برده می‌شود که نشان از حرکت به سوی تفکر انتزاعی بیشتری را دارد، اما این حرکت همچنان توسط عناصر عینی مختل می‌شود و به نظر می‌رسد که کودک هنوز توانایی کنار گذاردن این عناصر را ندارد.

با مقایسه این نمونه با نمونه‌های گذشته که چگونگی پاسخ به شکافته شدن آب در داستان حضرت موسی (علیه السلام) را روشن می‌سازد، می‌توان به نکات فوق پی برد. خداوند به امواج گفت که تقسیم شوند و آن‌ها اطاعت کردند. پرسیده شد: آیا امواج زنده بودند؟ پاسخ داد: خیر. سؤال شد: پس چگونه شنیدند و فرمان خدا را اطاعت کردند؟ پاسخ داد: خدا هر کاری را می‌تواند انجام دهد.

در اینجا فرضیه‌ای در نظر گرفته شده است که خدا برای انجام کارها به مخلوقاتش دستور می‌دهد و همه مخلوقاتش باید خالق را اطاعت کنند. این مسئله نشان می‌دهد که کودک از توجیه‌های مادی و عینی گذشته که اعتقاد داشت خدا برای انجام کارها از نیروی جسمانی خود کمک می‌گیرد، ناراضی و تا حد زیادی از آن‌ها رهایی یافته است. اما، تفکر او کاملاً هم انتزاعی و مجرد از عینیات نیست، زیرا هنوز ارتباط خدا با مخلوقاتش را از راه گفتن و شنیدن توجیه می‌کند.

۵. دوره دوم تفکر مذهبی شخصی (Personal- religious thogut stage II):

سیزده‌سالگی به بعد.

در این مرحله تفکر به صورت فرضیه و قیاس بدون ممانعت عناصر عینی انجام و تفکر انتزاعی میسر می‌شود. نوجوان تلاش می‌کند فرضیه‌هایی را خارج از حوزه تجارب خود وضع کند و با استفاده از دلیل، آن‌ها را قبول یا رد کند. در این دوره، تفاوت بارزی میان تفکر دانش‌آموزان تازه‌وارد با بزرگسالان وجود دارد. این امر به سبب تقویت و تمرین تفکر انتزاعی و تجارب بیشتر در بزرگسالان است، درحالی‌که نوجوانان هنوز در ابتدای راه قرار دارند. با این وجود، آنان نیز از همان ویژگی‌هایی از محدودیت‌های عینی برخوردارند.

در زمینه واقعه شکافته شدن آب در داستان حضرت موسی (علیه السلام)، یکی از پاسخ‌ها این بود که خدا باد را فرستاد و نیروهایی را برای نگاهداشتن آب منتقل کرد و نیروهای دیگری را هم قرار داد تا آب را به‌جای اول خود برگرداند. در نظر آنان، این نوع وقایع با توجه به قدرت فوق‌العاده خداوند و خالقیت او ساده به نظر می‌رسد، به ویژه اینکه آشنایی بیشتر با عوامل طبیعت و قوانین علمی به کمک آن‌ها می‌آید.

به‌طورکلی می‌توان دوره‌های مذکور را با توجه به اشتراکاتی که دارند به دوره‌های سه‌گانه تفکر مذهبی شهودی (تا ۷-۸ سالگی)، تفکر مذهبی عینی (از ۷-۸ سالگی تا ۱۳-۱۴ سالگی) و تفکر مذهبی انتزاعی (۱۳-۱۴ سالگی)

به بعد) تقسیم کرد.

از بیان دوره‌ها این واقعیت به دست می‌آید که به سبب محدودیت‌های کودکان، برداشت‌های دینی آنان نیز محدود و کودکانه خواهد بود، لذا نباید توقع دیگری از آنان داشت. از آنجا که بخش زیادی از معارف دینی انتزاعی است، باید طرح بسیاری از آن‌ها را تا دوره تفکر عملیات صوری به تأخیر انداخت و از تعلیم و تربیت مطالبی فراتر از درک کودکان جلوگیری کرد.

درک کودکان از مفاهیم دینی

پس از آنکه به‌طورکلی با سیر رشد تفکر دینی کودکان و نوجوانان و ویژگی‌های آن آشنا شدیم، در این بخش به‌طور خاص به برداشت‌های کودکان از برخی مفاهیم دینی می‌پردازیم، زیرا که اگر ما بخواهیم محتوای دینی مناسبی را برنامه‌ریزی کنیم، ناچاریم تا در دنیای کودکان آنان گام گذارده و از دید او به دین و معارف آن بنگریم. تصورات کودک از مفاهیم دینی چنان خام و محدود است که برنامه‌ساز بدون شناخت آن‌ها نه‌تنها در کار خود موفق نخواهد بود بلکه به‌جای تعدیل تدریجی آن‌ها به این خامی‌ها دامن خواهد زد. این مباحث بر پایه تحقیقات انجام شده، در خارج از ایران (Goldman, 1964, chapter 5-15) و داخل ایران (خادمی، همان؛ نادری و نراقی ۱۳۶۹) که نتایج مشابهی در برداشت ارائه می‌گردد. در این بخش به‌طور دقیق‌تر خواهیم دید که دوره دبستان، دوره برداشت‌های خام و عینی از مفاهیم دینی است و سنین دوازده یا سیزده‌سالگی محدوده زمانی تعیین‌کننده‌ای در پیشرفت درک مفاهیم دینی به‌شمار می‌آید و سن سیزده‌سالگی همان سن تقریبی است که تفکر دینی کاملاً به صورت انتزاعی انجام می‌شود.

۱. مفهوم خدا

برداشت کودکان از این مفهوم با ویژگی‌های خودمحوری و تفکر عینی آنان مطابقت دارد. علاقه طبیعی آن‌ها این است که به موجودات مجرد با همان عینیک عینی همیشگی نگاه کنند.

درک خردسالان از مفهوم خدا تا حدود هفت‌سالگی بسیار خام، مادی و شبیه یک انسان است. او با صدایی شبیه ما سخن می‌گوید. در بهشتی سکونت دارد که در آسمان‌هاست و به صورت یک انسان به زمین آمده و به اداره امور آن می‌پردازد. تعداد قابل توجهی از آنان معتقدند که خدا را می‌توان دید و اکثر کودکانی که این اعتقاد را ندارند دلایل خود را دوری از خدا بیان داشته‌اند و لذا برخی ادعا می‌کنند اگر دوربینی داشته باشند می‌توانند او را ببینند. در مجموع گفته‌های آنان در این سنین حکایت از قابل رؤیت بودن خداوند می‌نماید.

درک کودکان از خدا در محدوده سنی هفت تا نه سال بیشتر انسان فوق‌العاده‌ای است تا موجودی فوق طبیعی؛ مانند اینکه او را شبیه انسانی نورانی می‌پندارند و گاه او را به صورت شعله آتش توصیف می‌کنند. این توصیفات حاکی از ناتوانی آنان برای درک آنان از این مفهوم است. به‌طور کلی، بیشتر کودکان در تصور انسانی که از خدا دارند، او را با ویژگی‌های یک مرد تصور می‌کنند تا یک زن.

اگرچه کودکان خدا را دوست خود می‌دانند، اما قدرت سحرآمیز و نیز خشمگینی او در برابر اعمال ناپسند ما، سبب می‌شود که ترس از خداوند در آنان وجود داشته باشد. لذا معلم باید مراقبت نماید که این ترس را تشدید نکند بلکه چهره دوستانه و محبوبی از خداوند را ترسیم نماید و از این ترس نیز باید به نحو صحیحی بهره‌برداری شود که در مباحث آینده به آن اشاره خواهد شد.

درک کودکان نه تا دوازده سال از مفهوم خداوند نسبت به مقاطع پایین‌تر متفاوت است و می‌توان آن را عبور از تصویر فوق انسانی خدا به فوق طبیعی دانست و این به معنای کنار گذاشتن تفکر خام گذشته و تلاش برای گذر از این مرحله است. آنان در توصیف خداوند بیشتر به صفات برجسته او از قبیل آفریننده و خالق بودن اشاره می‌کنند، اگرچه این برداشت، دلیل فهم درست آنان از این معانی نیست و هنوز تفکر آنان متأثر از عناصر

عینی و محسوس است. در این میان تعداد کمی نیز وجود دارند که هنوز خدا را به نور، فرشته، شعله‌ای از آتش و از این قبیل تشبیه می‌کنند. در این سنین کمتر کسی یافت می‌شود که به قابل‌رؤیت بودن خدا معترف گردد. اکثریت کودکان خدا را به آسمان برده‌اند و دلایلی گوناگون برای آن بیان می‌دارند؛ گاهی به دلیل بزرگی‌اش و گاهی به دلیل اینکه وظایفش را خوب بتواند انجام دهد مانند نظارت بر بندگان، دیدن آن‌ها و رسیدگی به کارشان و گاهی به هر دو دلیل. البته عده قابل‌توجهی نیز در همه سنین بیان می‌دارند خدا در همه‌جا هست، اما این کودکان هم هنوز قادر به درک انتزاعی از «همه‌جا بودن» نیستند. وقتی برای این عده مکان‌های خاصی نام برده می‌شود و سؤال می‌گردد که آیا خداوند در این مکان‌ها هم حاضر است، پاسخ‌ها نشان می‌دهد که اکثریت بالایی از آنان نمی‌توانند مسئله وجود خدا در همه‌جا، با وجود او در یک جای مشخص را در کنار یکدیگر قبول کنند و در ذهن خود آن را یک تناقض می‌پندارند. به این نمونه مصاحبه با یک کودک یازده ساله توجه فرمایید:

آیا خدا احتیاج به خانه دارد؟ نه، چون خدا همه‌جا هست و در همه‌جا وجود دارد. آیا خدا همه‌جا هست یا جاهای به خصوصی است؟ همه‌جا هست. یعنی اگر آدم زیرزمین هم برود، خدا هست. آیا در این خانه هم خدا هست؟ نخیر. چرا؟ چون خدا باید همه‌جا باشد و نمی‌تواند این‌جا باشد. اما در اواخر دوره دبستان تعدادی از کودکان، موفق به حل این تناقض می‌شوند و در حدود دو سال نخستین دوره راهنمایی نوجوانان سعی می‌کنند تا مشکل تفکر کودکانه خود را با تعمق بیشتر حل نمایند و پس از این دوره است که به خدا به صورت مجرد نگاه می‌شود و برداشت انتزاعی حاصل می‌گردد.

۲. مفهوم نبوت

الف) پیامبر: درک کودکان و نوجوانان از مفهوم پیامبر سه مرحله را پشت سر می‌گذارد: نخست تا حدود نه سالگی که تصور کودکان از پیامبر دین

خود مغشوش و پراکنده است. بالاترین تلقی او این است که وی فردی خوب و مفید و پارساست. تعداد قابل توجهی از کودکان در این سنین او را فردی معمولی می‌دانند و بسیاری هنوز به لباس‌ها و ظاهر فیزیکیش نظر دارند که نیکوکار بودن او هم به آن ضمیمه می‌شود؛ مانند اینکه: «او لباس‌هایش رنگ دیگری بود. صدایش طور دیگری بود. او مرد خوبی بود و دوست داشت به مردم کمک کند». پیامبر در نظر آنان از سایر مردم مهربان‌تر، مقیدتر به مسائل عبادی، خوش اخلاق‌تر و بسیار مفیدتر، مجسم می‌گردد.

از نه تا سیزده سالگی، پیامبر با مردم متفاوت و حتی بی‌همانند تصور می‌شود چرا که او از قدرت معجزه برخوردار است. مانند این بیان کودک که: «او تنها مردی بود که می‌توانست معجزه کند». در این سنین برخی کودکان تلاش می‌کنند تا موقعیت ویژه او را در سایر زمینه‌ها تشخیص دهند مانند اینکه: «خدا همیشه به او کمک می‌کند و معلومات بیشتری به او می‌دهد».

از سیزده سالگی به بعد مرحله‌ای آغاز می‌شود که در آن به پیامبر هم بر اساس رسالتش برای عالم و هم ارتباط مخصوصش با خدا با وضوح بیشتری نظر می‌شود. مانند اینکه «او می‌تواند معجزه انجام دهد. انسان مخصوصی بود که فرستاده شد تا درباره خدا تبلیغ کند. هدف از رسالت او این است که درستی و محبت را بیاورد و به مردم راه را نشان دهد». اغلب کودکان در این سنین، نجات‌بخش بودن پیامبر را در برداشت‌های خود منعکس می‌کنند. به طور خلاصه برداشت آنان از پیامبر به صورت انسانی خوب آغاز می‌گردد و سپس به عنوان معجزه‌گر و آنگاه یک منجی ادامه می‌یابد.

ب) عصمت: اکثریت کودکان و در سنین بالاتر همه آن‌ها معتقدند که پیامبر از هرگونه خطا و گناهی مصون است. تا حدود سال‌های نخست دبستان این تصور وجود دارد که به ندرت امکان ارتکاب اشتباه برای پیامبر می‌رود و دلیل عمده آن‌ها بر «تربیت خود او در کودکی» یا «ترس او از مجازات الهی» متمرکز است. آن‌ها به‌طور کلی بزرگسالان را به دور از بدی‌ها و اشتباهات می‌دانند و پیامبر هم از این مستثنی نیست.

این برداشت‌ها به تدریج در اواخر دوره دبستان و اوایل دوره راهنمایی واقعی‌تر می‌شوند. شخص پیامبر اغلب برای آنان معصوم و دور از دسترس است، زیرا خداوند به او فرمان داده است که از شیطان روگردان باشد و پیامبر نیز فرمانبردار امر الهی است. آن‌ها عصمت پیامبر را با مسئله رسالت او مرتبط می‌سازند؛ مانند اینکه «او چون پیامبر است، باید الگوی خوبی برای دیگران باشد و اگر کار بد می‌کرد مردم به او ایمان نمی‌آوردند». عده کمی هم او را جایز‌الخطا می‌پندارند، اما این خطاها را از تأثیرات بد به دور می‌دانند.

پس از این سنین نیز پیامبر در نظر آنان از ویژگی عصمت برخوردار است و خداوند است که با نفوذ و تأثیر معنوی خود از او در برابر دسیسه‌های شیطانی حمایت می‌کند.

تعدادی از کودکان در همه سنین، عصمت پیامبر را در دوران کودکی منتفی دانسته و احتمال بروز خطا و اشتباه را جایز می‌شمارند و آن را مقتضای طبیعی دوران کودکی دانسته و چون قصد او قصد بدی نبوده است، نقطه‌ضعفی هم به شمار نمی‌آید. به تدریج که پیامبر بزرگ می‌شود می‌آموزد که چه چیز خوب و کدام چیز بد است و لذا رفتارش پسندیده می‌شود. از نظر نوجوانان نیز این خطاها نقطه‌ضعفی محسوب نمی‌شود، چرا که این مقتضای طبیعی همه کودکان است و پیامبر هم چون بشر است باید دوران کودکی او را مانند سایرین دانست.

البته نباید از تأثیر آموزش‌ها در این زمینه غافل ماند، چرا که نحوه تعلیم و تربیت، این تصورات را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

ج) وحی: تا حدود سن ده‌سالگی درک کودکان از مفهوم وحی، کاملاً متأثر از ویژگی‌های دوره پیش‌عملیاتی عملیات عینی است. وحی را صحبت انسانی با انسان دیگر که با صدایی معمولی انجام می‌شود؛ می‌دانند و اگر پیامبر از نعمت شنوایی محروم باشد، این ارتباط نیز از میان خواهد رفت، مگر آنکه خدا گوش او را شنوا سازد و یا این پیام از طریق مادی و فیزیکی دیگری منتقل گردد. اغلب آن‌ها معتقدند که اگر سایر انسان‌ها هم به هنگام

وحی نزد پیامبر حضور داشته باشند، پیام را خواهند شنید.

سپس تا حدود سن دوازده سالگی، کودکان تلاش‌هایی می‌کنند تا این ارتباط را به گونه‌ای غیرفیزیکی توجیه نمایند و از کلماتی مانند ارتباط با روح استفاده می‌کنند که معنای واقعی آن را نمی‌دانند؛ اما به خوبی می‌توان تشخیص داد که هنوز از توجیحات مادی و عینی که متأثر از ویژگی‌های تفکر عینی است، خلاصی نیافته‌اند و نمی‌توانند دلیل مناسبی برای محروم ماندن سایر مردم از دریافت پیام الهی بیان کنند و توجیهاتی مانند اینکه «خداوند قدرت شنیدن را از آن‌ها می‌گرفت» یا «صدا در ذهن پیامبر بود» یا «ارتباط مخصوصی است که فقط پیامبران می‌فهمند» را بیان می‌دارند. یا در پاسخ به این سؤال که اگر پیامبر از نعمت شنوایی بی‌بهره باشد، آیا پیام الهی را می‌شنود، همچنان تعدادی پاسخ منفی داده و تعداد کمی بیان می‌دارند که «خدا توان شنیدن را به او می‌داد» که نشان از توجیحات عینی و مادی آن‌ها دارد.

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که کودکان آموخته‌اند که پیامبران افراد خاصی هستند و با خدا در ارتباطند، اما تحت تأثیر تفکر عینی خود به توجیحات فیزیکی و مادی توسل می‌جویند.

د) معجزه: کودکان در تمام سنین تصدیق می‌کنند که پیامبران قادر هستند این معجزات را با نیروی فوق‌العاده‌ای انجام دهند و وقوع آن‌ها را در تاریخ باور دارند و محدودیتی برای قدرت الهی در انجام معجزاتی از این قبیل قائل نیستند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در دوره‌ای از رشد ذهنی که به طور عمده شامل سال‌های پیش از دبستان و سال‌های نخستین دبستان می‌باشد، کودکان برداشت صحیحی از معجزه‌ها ندارند؛ از این رو استدلال‌هایشان بیشتر صورتی افسانه‌ای دارند و در نظر آنان معجزات بدون وجود یک ارتباط منطقی حادث شده‌اند. نیروی جادویی و افسانه‌ای به نام خدا در کار جهان است و قوانین طبیعت ناشی از تبعیت از این نیروست. مانند این توجیه کودک هفت‌ساله‌ای از تبدیل عصای موسی (ﷺ) به مار: «چوبش افتاد، بعد خدا فوتش کرد و مار شد». این نوع توجیه‌ها که تا حدود

ده سالگی نیز دیده می‌شود، نشانگر این برداشت افسانه‌ای از معجزه‌ها و نفس جادویی خداوند در آن‌ها می‌باشد و حکایت از یکسان بودن معنای معجزه و شعبده نزد آنان دارد. آن‌ها با همان محدودیت‌های انسان‌انگاری خداوند معتقدند که او باید برای نیل به مقاصدش از راه‌های فیزیکی دخالت کند و مثلاً با دستان خود رود نیل را شکافته است. آن‌گاه که کودکان معنای علیت را می‌فهمند، درست‌تر از قبل روابط منطقی را به کار می‌برند و از آنجا که وقایع مربوط به معجزه‌ها با منطق عینی آن‌ها سازگار نیست، به گونه‌ای دیگر آن‌ها را توجیه می‌کنند. مثلاً می‌گویند: «حضرت موسی خیال می‌کرد عصایش مار شده» چرا که آن‌ها در عالم عینی خود آگاه هستند که مار همواره از تخم به وجود می‌آید نه از عصا و نمی‌تواند توجیه درستی را از آن ارائه دهد و لذا گاهی ناتوانی خود را در درک آن‌ها ابراز می‌کند.

با گام نهادن کودک در مرحله تفکر انتزاعی، پاسخ‌ها شکل نوینی می‌یابند و در اثر پیدایش درک منطقی، او عموماً معجزات را این‌گونه توجیه می‌کند که خداوند می‌تواند هر کاری را انجام دهد. تا حدود چهارده‌سالگی همچنان دخالت مستقیم خداوند در رخداد معجزه وجود دارد، اما نه به گونه‌ای که پیش از این تصور می‌شد، بلکه او به همان عوامل طبیعی دستور می‌دهد تا این معجزه‌ها را صورت دهند، مانند اینکه در توجیه شکافته شدن رود نیل بیان داشته‌اند: «این قدرت خدا بوده، او به دریا گفت دو قسمت شود». وقتی سؤال شد مگر دریا گوش دارد؟ پاسخ این بود که دریا گوش ندارد، ولی خدا هر چه بخواهد آن‌ها انجام می‌دهند.

به تدریج پس از چهارده‌سالگی این اعتقاد در او پیدا می‌شود که خداوند، خود در این گونه امور و تغییر در طبیعت دخالت نمی‌کند بلکه قدرت فوق‌العاده‌ای به پیامبر می‌دهد تا خود در طبیعت تصرف کند یا اینکه نیروهای طبیعی دیگری را واسطه تأثیر در طبیعت قرار می‌دهد.

۳. مفهوم معاد

الف) مرگ: درک مفهوم مرگ در بزرگسالان همراه با سه ویژگی اساسی است: ۱- فناء: هر موجود زنده‌ای یک‌بار می‌میرد، ۲- عمومیت: تمام موجودات زنده قطعاً می‌میرند، ۳- فقدان اعمال حیاتی: همه موجودات زنده در هنگام مرگ، اعمال و کارکردهای حیاتی مانند تفکر، حرکت و ... را از دست می‌دهند.

تحقیقات نشان داده است که تحول مفهوم مرگ در کودکان از سه مرحله می‌گذرد:

۱- کودکان چهار تا هفت سال (خردسالان پیش‌دبستانی): مرگ در نظر خردسالان واقعه‌ای ناپایدار و برگشت‌پذیر است. آن‌ها در این مرحله، مرگ را به منزله رویدادی درک می‌کنند که موقت و ناپایدار است و مردن را مانند غیبت موقت فرد می‌دانند که دیر یا زود باز می‌گردد. تصور کودک در برابر خودش این است که همواره زنده خواهد بود و این فکر که روزی او هم می‌میرد، برایش دشوار است. عقاید و افکار کودک پیرامون مرگ بسیار محدود است و به زحمت می‌تواند از شنیدن خبر مرگ کسی بفهمد که بر سر او چه آمده است، مگر آنکه خود، صحنه مرگ و دفن او را ببیند.

۲- کودکان هفت تا یازده سال: در این مرحله، درک کودک از مفهوم مرگ دچار تحول اساسی می‌شود، اگرچه هنوز با درک واقعی از مرگ فاصله بسیار دارد. در این دوره تفکر، فقدان اعمال حیاتی به بعضی جنبه‌های دیگر مانند: نفس کشیدن، ضربان قلب و ... که درونی‌تر است تسری پیدا می‌کند و هنوز معنای واقعی مرگ حاصل نشده است. او در این سن، مرگ را به صورت فقدان حیات برای کسانی می‌داند که دور از او هستند و یا رابطه عاطفی نزدیکی با او ندارند، لذا درک او از مرگ دوستان و نزدیکان خود دیرتر از مرگ غیر آنان اتفاق می‌افتد. او می‌پندارد که بعضی افراد نمی‌میرند، مخصوصاً کسانی که با او مناسبات عاطفی نزدیک داشته و او را دوست دارند و در مرحله بعد نیز مرگ خود را دیرتر از مرگ دیگران درک می‌کند.

از این پس برای بسیاری از کودکان، مرگ غیرقابل برگشت تصور می‌گردد و در نتیجه از نظر عاطفی نیز مفهومی نوین می‌یابد و با مشاهده مرگ یکی از نزدیکان، ترس از مرگ ظاهر می‌شود. بنابراین باید توجه داشت که در طرح معارف دینی مربوط به مرگ از تکیه زیاد بر آن پرهیز نمود و به هنگام بیان این مفهوم نیز آن را یک پدیده معمولی در این دنیا توصیف کرد و بیشتر بر جلوه‌های مطلوب و خوشایند پس از آن در جهان آخرت تکیه داشت.

در مجموع می‌توان دریافت که اگرچه رشد نسبی در برداشت از مرگ حاصل شده است ولی هنوز سه ویژگی مرگ به طور موفق درک نمی‌شود.

۳- کودکان و نوجوانان یازده تا شانزده سال: در حدود یازده سالگی است که عامل عمومیت حاصل می‌گردد و کودک مرگ را برای همه چیز و همه کس تلقی می‌کند و ویژگی عدم اعمال حیاتی در مرگ نیز تمامی جنبه‌های حیات را فرا می‌گیرد، حتی آنهایی که از میدان حس و دیدش خارج است. بدین ترتیب در این سنین است که مرگ به همراه سه ویژگی آن درک می‌گردد.

ب) بهشت و دوزخ: کودک از چگونگی و چیستی بهشت و دوزخ آگاهی ندارد و صرفاً بر پایه شنیده‌ها این تصور در او پدید آمده است که مثلاً بهشت باغ زیبایی است و در آن انواع خوردنی‌ها و اسباب‌بازی‌ها یافت می‌شود. در آنجا می‌توان دوچرخه‌سواری کرد، تاب‌بازی کرد و حیاط آن برای هر نوع بازی وسیع است. تصورش از جهنم، مقداری آتش بر روی هم انباشته است. او هرگز گمان ندارد که ممکن است او هم روزی در این آتش جای داشته باشد، بلکه می‌تواند در هر صورت خود را از آن خلاصی دهد. او معتقد است که می‌توان سوزش آتش دوزخ را تحمل کرد.

باین حال شوق دیدار بهشت و زندگی در آن و گریز از آتش گاهی او را به خود مشغول می‌سازد. به خاطر بهشت حاضر است فرمان‌های پدر و مادر را گوش کند و اگر بداند که نافرمانی آنان سبب ورود به آتش جهنم می‌شود، از آن می‌گریزد. اگر دریابد که عملش خطا و گناه بوده است و

عقوبت آتش در پی دارد، برای آن نگران می‌شود و گاه اشک می‌ریزد. ترس از جهنم او را وا می‌دارد که جداً راستگو باشد و نافرمانی نکند و طمع بهشت هم سبب می‌گردد که جداً به دنبال اطاعت فرمان‌های خداوند و سخنان والدین و معلم خود باشد.

آنچه که بیان شد، مجوز این نیست که تبشیر و انذار به صورت یکسان در برنامه‌های کودکان به کار گرفته شوند، بلکه باید تأکید بر بهشت و نعمت‌های زیبای آن داشت و بهتر است خطاب مستقیماً متوجه خود کودکان باشد، حال آنکه در بیان رنج و عذاب دوزخ باید خطا را متوجه بدکاران و نه کودکان کرد. همچنین نباید کودکان را از بهشت خیالی و نعمت‌هایی که دوست دارند در بهشت وجود داشته باشد، خارج سازیم تا اینکه به تدریج در مراحل بالاتر تصوراتشان تصحیح گردد.

۴. مفهوم عدل الهی

یکی از سؤالات معلمان دینی همواره این بوده است که آیا بحث از عدل الهی را می‌توان برای کودکان مطرح نمود یا خیر و اگر پاسخ مثبت است طرح مفاهیم پیچیده آنچه صورتی خواهد داشت؟

پاسخ سؤال در گرو چگونگی برداشت کودکان از مفهوم عدل الهی است و اینکه تا چه میزان قابلیت درک مباحث مربوط به آن را دارند.

نتایج پژوهش‌های انجام شده در زمینه نگرش کودکان به نحوه برخورد خداوند با انسان و اعمال او نشان می‌دهد که کودکان تا حدود سن ده‌سالگی معتقدند که خداوند می‌تواند نسبت به بندگان خود عدالت را اجرا نکند، چرا که او هر چیزی را که بخواهد انجام می‌دهد. لذا وقتی که داستان‌های پیامبران گذشته و عذاب‌های الهی نقل می‌شود، آنچه که برای آنان به ظاهر بی‌عدالتی به نظر می‌رسد، تعجب‌آور و دور از انتظار نیست به ویژه آنکه این موارد به بدکاران مربوط می‌شود. در نظر آنان رفتار خداوند غیرقابل پیش‌بینی و مجازاتش هم به دلخواه خود اوست.

از ده‌سالگی به بعد نیز کودکان این احتمال بی‌عدالتی را برای خداوند جایز می‌دانند. به این معنا که اگرچه خداوند در پی بی‌عدالتی نیست، اما بدکاری خود انسان‌هاست که چنین برخورد ناعادلانه‌ای را اقتضا می‌کند. مانند این بیان کودک که: «اگر فردی واقعاً بدکار باشد و به دستورات خداوند هم توجه نکند، خداوند می‌تواند به او بی‌عدالتی کند و حتی به خاطر آن، او کشته شود». این توجیها نشان می‌دهد که کودکان دبستانی از معنای عدالت و مصادیق آن برداشت صحیحی ندارند.

از حدود سیزده‌سالگی به بعد است که این معنا برای نوجوانان روشن می‌شود و در می‌یابند که خداوند نباید برای عده‌ای خاص تبعیض قائل شود و اگر هم مجازاتی لازم باشد باید مطابق با درجه گناه تعیین گردد. بنابراین آن‌ها عذاب‌های الهی را به عنوان مداخله الهی محسوب نمی‌کنند بلکه آن را نتیجه مستقیم اعمال خود انسان‌ها می‌دانند. در نظر آنان خداوند همواره عادل است زیرا خصوصیات و تعالی وجودی او، این‌گونه اقتضا می‌کند. اما در برخی موارد که ظاهراً قضاوت او عادلانه به نظر نمی‌رسد، به این سبب است که ما قادر نیستیم تا هدف‌های خداوند را از چنین برخوردهایی دریابیم. با توجه به یافته‌های فوق، می‌توان دریافت که کودکان دبستانی از درک مفهوم عدالت و ملاک‌های برخورد خداوند با انسان ناتوان هستند و این ناتوانی به محدودیت‌های تفکر و همچنین خامی اجتماعی و عاطفی آن‌ها مربوط می‌شود. بنابراین تا زمانی که زمینه‌های ذهنی لازم برای آنان پدید نیامده است ورود در مباحث بحث‌برانگیز و مشکل‌عدل، ضرورتی ندارد و تنها می‌توان به بیان ساده‌ای از آن اکتفا نمود.

در پایان این بخش باید به تأثیر برخی عوامل دیگر در فهم دینی کودکان و نوجوانان اشاره داشت که از آن جمله می‌توان به خانواده و میزان تقیدات دینی ایشان، آموزش‌های مذهبی، تجربه‌های شخصی دینی مخاطبان و تأثیرات محیطی به ویژه توسط رسانه‌های جمعی اشاره نماییم که فرآیندهای فوق‌الذکر را تحت تأثیر قرار می‌دهند.

نظریه اسلامی رشد و تربیت سه مرحله‌ای

دسته‌ای از روایات، بیست ساله نخست عمر را به سه مرحله تقسیم نموده و مقتضیات هر کدام را بیان داشته‌اند. پیامبر خدا (ﷺ) فرمود: «الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین» (طبرسی، بی‌تا: ۱۱۵) «کودک هفت سال آقا و سرور است و هفت سال زیردست و فرمانبردار و هفت سال وزیر و مشاور (پدر و مادر) است».

در هفت سال اول باید آزاد باشد که بازی کند، باید عواطف و احساسات صحیح او را رشد داد و با رفتار خوب و گفتار پسندیده او را پرورش داد و بدون توقع اطاعت از او، سعی کرد که با عمل و گفتار صحیح از حس تقلیدش بهره جست. در هفت سال دوم کم‌کم باید زشت و زیباها را به او فهماند و در تأدیب او کوشش کرد و او را به ارزش‌ها و دوری از زشتی‌ها رهنمون ساخت. در هفت سال سوم باید با او به منزله مشاور رفتار کرد، دیگر به صورت آمرانه‌ای با او برخورد نشود و وی را چون عضو بزرگ خانواده ملاحظه کرد و مانند سایرین او را در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داد (احدی، ۱۳۶۸: ۱۲۶).

در روایت دیگری از حضرت علی (علیه السلام) آمده است: «یرخی الصبی سبعاً و یؤدب سبعاً و یتخدم سبعاً» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲۳: ۶۵) «کودک هفت سال آزاد است و هفت سال مورد ادب و توجه و هفت سال دیگر مورد خدمت و یاور است».

از روایات اسلامی استفاده می‌شود که آغاز تعلیم و تعلم مدرسه‌ای کودک در سن هفت سالگی است و لذا امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «الغلام یلعب سبع سنین و یتعلم الکتاب سبع سنین و یتعلم الحلال و الحرام سبع سنین» (کلینی، بی‌تا، ج ۶: ۴۶-۴۷) «کودک هفت سال بازی می‌کند و هفت سال خواندن و نوشتن می‌آموزد و هفت سال (مقررات زندگی و) حلال و حرام را یاد می‌گیرد».

در هفت سال دوم است که کودک آمادگی لازم برای فراگیری معلومات

و آداب اسلامی پیدا می‌کند که باید به این امر همت گمارد، البته تربیت اسلامی از همان طفولیت آغاز می‌شود و شیوه‌های خاص خود را می‌طلبد، اما بخش عمده این کار را باید در هفت سال دوم عملی نمود. در هر حال، روایات متذکر می‌شوند که چنانچه این تعلیم و تعلم در کودکی صورت گرفت، دوام و قوام می‌یابد و در غیر این صورت به آموزش در بزرگسالی نمی‌توان امید چندانی داشت. همان‌گونه که از پیامبر اسلام (ﷺ) نقل شده است: «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۲۴) «تعلیم و فراگیری در طفولیت مانند نقشی است بر سنگ که حک کردن آن دشوار است». تعیین این محدوده‌های سنی به معنای تغییر ناگهانی در کودک نیست، بلکه این تغییرات تدریجی هستند و در آموزش نیز باید این تحول تدریجی مدنظر قرار داده شود تا در هر مرحله به مقتضای آن سنین برنامه‌های آموزشی تهیه گردد، به خصوص در کودکی که این برنامه‌ها باید کودکانه و مورد علاقه کودکان باشد، همان‌گونه که پیامبر اسلام (ﷺ) فرمود: «من کان عنده صبیّ فلیتصاب له» (حرعاملی، بی‌تا، ج ۵: ۱۲۶). «آن کسی که نزد او کودکی است، باید در پرورش وی، کودکانه رفتار نماید».

نکته‌ای که در همه این مراحل باید مدنظر قرار داد، این است که محتوای آموزش را باید با مسائل روز و مورد نیاز فراگیران و نیز شرایط محیطی و اجتماعی آن‌ها مرتبط و نزدیک کرد تا جذابیت و کاربرد بیشتری پیدا کند. همان‌گونه که حضرت علی (علیه السلام) در گفتار ۲۴۰ خود می‌فرماید: «الا تقسروا اولادکم علی آدابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم». «فرزندان خود را به عادات و آداب خود مجبور نکنید؛ زیرا آن‌ها برای زمانی غیر از زمان شما خلق شده‌اند».

سه بُعد مهم ایمان

پرورش ایمان و اخلاق پسندیده در روان کودک، یکی از حقوق فرزندان در آیین اسلام است و در این باره روایات بسیاری رسیده است که در آغاز بحث،

حدیثی از امام سجاد (علیه السلام) پیرامون این معنا بیان شده است. امام رضا (علیه السلام) در تعریف ایمان می‌فرماید: «الایمان عقد بالقلب و لفظ باللسان و عمل بالجوارح» (محمدی ری‌شهری، بی‌تا، ج ۱: ۳۰۲). «ایمان پیمان قلبی (و درونی) و بیانی بر زبان و عمل با اعضای بدن است». و نیز در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آمده است: «الایمان قول مقول و عمل معمول و عرفان العقول» (محمدی ری‌شهری، بی‌تا، ج ۱: ۳۰۲). «ایمان قولی است که گفته می‌شود و عملی است که انجام می‌شود و شناختی از سوی عقل‌هاست».

این تعاریف از ایمان نشان می‌دهد که دست‌اندرکاران آموزش دینی باید در برنامه‌های خود به سه بعد اساسی ایمان توجه داشته باشند و از هیچ‌کدام غافل نمانند: نخست؛ بُعد درونی ایمان است که از راه عقل و باور قلبی حاصل می‌شود که از جمله شامل اعتقاد و ایمان قلبی به اصول دین و محبت پیامبران، پیامبر اسلام و ائمه اطهار (علیهم السلام)، و پیروان آنها می‌شود. دوم؛ جنبه گفتاری و لفظی آن است که یک مؤمن باید زبان خود را به برخی کلمات و جملات وارد شده از سوی شرع بگشاید و ایمان خود را به وسیله آنها اظهار نماید، مانند شهادتین، قرائت قرآن، نقل احادیث، اذان و اقامه و اذکار نماز و ... سوم؛ اینکه باید خود را به انجام برخی اعمال که شرع تعیین کرده است، موظف نماید. غفلت از هر بُعد به معنای نقص ایمان و نرسیدن به مقاصد دینی است. کودکان باید به تدریج به هر سه وظیفه مقید گردند که این مهم از خلال آموزش‌های صحیح امکان‌پذیر می‌شود.

۱. آموزش بُعد لفظی ایمان: یکی از مواردی که به جنبه لفظی ایمان مربوط می‌شود، تعلیم قرائت قرآن است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در این زمینه می‌فرماید: «از حقوقی که پسر بر پدر خود دارد این است که مادر وی را احترام کند، برای کودک نام خوب انتخاب کند، به کودک قرآن بیاموزد، او را به پاکی و پاکدلی پرورش دهد» (کلینی، بی‌تا، ج ۶: ۴۹).

امام حسن عسکری (علیه السلام) در باب ارزش والای تعلیم قرآن می‌فرماید: «خداوند به پدر و مادر پاداش بزرگی عنایت می‌فرماید. آنان می‌گویند: